

تقابل بخردی (خیر) و نابخردی (شر)، بن‌مایه بنیادی قصه‌های

پیامبران در قرآن

غلامعلی فلاح^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

(از ص ۷۷ تا ۹۵)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۹/۲، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۲۲

إِنَّ الشَّرَّكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

(لقمان: ۱۳)

هست قرآن حال‌های انبیاء

ماهیان بحر پاک کبریا

مولوی

چکیده

قصه در تاریخ فرهنگ بشری به مثابه وجودی حاضر و غایب است و تقریباً همه ادیان و کیش‌های توحیدی و غیرتوحیدی در کتاب‌های مقدس خویش از آن برای ابلاغ پیام و آموزه‌های خود بهره جسته‌اند تا آن‌جا که می‌توان قرآن کریم، معجزه جاویدان دین اسلام را، «قصه‌گویی» اعصار خواند. قرآن به دلیل تنوع مخاطبان از قالب قصه به ویژه قصه‌های پیامبران برای تقویت باورهای دینی و الگوسازی و معرفی اسوه و آشنایی مسلمانان با سنت‌های اسلامی و تربیت و ترغیب آنان به تدبر و مشاهده آیات الهی و جلوه‌های متکثر آفرینش و عبرت‌آموزی، غایت بهره را می‌برد. قصه یکی از ابزارهای مهم برای ابلاغ دعوت به وحدانیت خدا از طریق تصویر احوال و انبیای پیشین و جلوه‌های روز قیامت و بهشت و دوزخ است. بن‌مایه اصلی قرآن و قصه‌های پیامبران آن، تقابل خیر و شر یا به عبارت دیگر، دیالکتیک بخردی و نابخردی است. در این مقال بر آن هستیم که این بن‌مایه یا استعاره مفهومی را در قصه‌های قرآن واکاوییم؛ لذا ابتدا واژه ظلم را از نظر لغوی در قرآن بررسی می‌کنیم و آنگاه جلوه‌های مختلف این فراروایت را در آن تبیین خواهیم کرد.

واژه‌های کلیدی: قرآن، قصه‌های پیامبران، بن‌مایه، تقابل بخردی و نابخردی، توحید، شرک، ظلم.

۱. مقدمه

قدمت قصه به قدمت انسان است. بشر از همان زمانی که «در اخم جنگلی» یا «خمیازه کوهی، روز و شب می‌گشت یا می‌خفت» (اخوان، ۱۳۸۱: ۳۳)، با قصه سروکار داشت و تجربه‌های شگفت خویش را در قالب قصه بیان می‌کرد. قصه همان تاریخ بشر است و شاید از همین روست که بیهقی می‌نویسد: «به سر قصه خواهیم شد» و عرب نیز هنوز تاریخ را قصه می‌خواند و تاریخ تمدن ویل دورانت را زیر عنوان «قصه الحضاره» ترجمه می‌کنند.

قصه در تاریخ فرهنگ بشری به مثابه وجودی حاضر و غایب است و تقریباً همه ادیان و کیش‌های توحیدی و غیر توحیدی در کتاب‌های مقدس خویش از آن برای ابلاغ پیام و آموزه‌های خود بهره جسته‌اند تا آنجا که می‌توان قرآن کریم، معجزه جاویدان دین اسلام را «قصه‌گویی» اعصار خواند. قرآن به دلیل تنوع مخاطبان از قالب قصه، به‌ویژه قصه‌های پیامبران، برای تقویت باورهای دینی و الگوسازی و معرفی اسوه و آشنایی مسلمانان با سنت‌های اسلامی و تربیت و ترغیب آنان به تدبیر و مشاهده آیات الهی و جلوه‌های متکثر آفرینش و عبرت‌آموزی، غایت بهره را می‌برد.

قرآن بر قصه و قصه‌گویی بسیار تأکید دارد؛ واژه «قصه»، نه تنها ۲۶ بار در قرآن تکرار شده، بلکه قصه و روایت نیز وجه غالب این کتاب مقدس و بستری بایسته برای تبلور بلاغت و اعجاز آن طی تاریخ بوده است. قرآن از این قالب در عرصه‌های مختلف بهره جسته و با آن به تحدی شعر و هم به تحدی قصه قوم عرب رفته است (قطب، ۲۰۰۲: ۱۵۸). یکی از ویژگی‌های مهم قصه‌های قرآن (جز قصه یوسف)، پراکندگی آنها در سوره‌های مختلف است. این تکرار قصه‌ها که در درجه نخست، به دلیل تدریجی بودن نزول قرآن است، خود از جلوه‌های هنری اعجاز آن به شمار می‌رود که گاهی مضمونی واحد را با بیان‌های مختلف و اسلوب‌های متفاوت بیان می‌کند.

قرآن کریم کتاب دعوت به توحید و معرفت خدا و ایمان به اوست. ابزارهای دعوت گوناگون و بسیارند. قصه، یکی از ابزارهای مهم برای ابلاغ دعوت به وحدانیت خدا از طریق تصویر احوال انبیای پیشین و جلوه‌های روز قیامت و بهشت و دوزخ است. اگرچه

برخی پژوهشگران، قصه‌های قرآنی را به انواع مختلفی چون قصه تخیلی، تاریخی، تعلیمی، روان‌شناختی و رمزی تقسیم می‌کنند (همان: ۲۶۰)، بن‌مایه اصلی قرآن و قصه‌های پیامبران در آن، تقابل خیر و شر یا به عبارت دیگر، دیالکتیک بخردی و نابخردی است که در فراروایت ظلم و ستم متبلور شده است.

درباره ظلم و ستم در قرآن کریم سخن بسیار گفته و نوشته‌اند. در تفاسیر مختلف به این مهم پرداخته‌اند؛ در *دانش‌نامه عقاید اسلامی* که دارالحدیث قم منتشر کرده است، درباره ظلم و انواع آن که ظلم فردی و ظلم اجتماعی است، بحث شده است.^۳ حسینی نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در دانشکده الهیات دانشگاه تهران درباره ظلم و ماهیت آن با عنوان «بررسی ماهیت ظلم در قرآن» کاوش کرده است و صدیقه گیوی نیز در *جامعه‌الزهرای (س)* قم پایان‌نامه‌ای را با عنوان «بررسی مفهوم ظلم در قرآن با رویکرد فقهی و اخلاف» برای اخذ مدرک سطح سه در سال ۱۳۸۹ به رشته تحریر درآورده است، اما کتاب و مقاله‌ای ملاحظه نشد که ظلم را به مثابه یکی از بن‌مایه‌های اصلی قصه‌های قرآن و پی‌رنگ‌های عمده آن به شمار آورد.

در این مقال بر آن هستیم که این بن‌مایه یا استعاره مفهومی را در قصه‌های قرآن واکاوییم؛ لذا ابتدا ظلم را از نظر لغوی در قرآن بررسی می‌کنیم و آن‌گاه جلوه‌های مختلف این فراروایت را در قرآن تبیین خواهیم کرد.

۲. ظلم در لغت و قرآن

۲-۱. ظلم در لغت و اصطلاح

واژه «ظلم» و مشتقات آن بیش از سیصد مرتبه در قرآن تکرار شده است که این بسامد زیاد بایسته تأمل و ژرف‌نگری است. ظلم در لغت به معنی «وضع شیء در غیر موضع آن است» (ابن‌منظور، ذیل ظلم، ج ۴: ۲۲۷)؛ در امثال عرب آمده است: «من أشبه أباه فما ظلم» (همان و الميدانی، ج ۲: ۳۵۲)؛ یعنی «شباهت در غیر موضع خود ظلم است.» یا در مثل است که «من استرعى الذئب فقد ظلم» (همان: ۳۵۴). معنی دیگر آن، از مسیر منحرف شدن است. خداوند در قرآن فرموده است: *إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ* (لقمان: ۱۳)؛ یعنی

خداوند بزرگ مرتبه به تنهایی زنده کننده و میراننده و روزی ده نعمت بخش است و او را شریکی نیست. اگر کسی برای او شریکی بگیرد، آن بزرگ ترین ظلم است؛ زیرا غیر خدای خویش را راهنما قرارداده است. ظلم در اصطلاح، عبارت از جور و تجاوز از حد است^۱ (ابن منظور، ۱۹۹۷: ذیل ظلم). راغب اصفهانی نیز در این باره می گوید:

«ظلم نزد اهل لغت و بسیاری از علما، وضع شیء در غیر موضع خاص آن است؛ یا با نقصان یا با زیادت، یا با عدول از زمان و مکانش، چنانکه گفته اند: «ظلمت السقاء» اگر آن را در غیر وقتش تناول کنم. و نیز گفته اند «ظلمت الارض»؛ یعنی آن را حفر کرد، در حالی که موضعی برای حفر کردن نبود، به این زمین «مظلومه» گفته اند و به خاکی که از آن خارج می شود، «ظلم» به معنی تجاوز از حق؛ از این رو، به معنی گناه کبیره و گناه صغیره به کار رفته، و به آدم در ترک اولی ظالم، و به ابلیس نیز ظالم گفته اند، اگرچه میان دو ظلم تفاوت از زمین تا آسمان است» (اصفهانی، بی تا: ۳۲۶).

در ادامه راغب می نویسد که برخی حکما ظلم را سه نوع می دانند: نخست ظلم میان انسان و خدا که عظیم ترین آن کفر و شرک است؛ دوم، ظلم میان انسان و مردم است و سوم، ظلم میان انسان و خودش است (اصفهانی، بی تا: ۳۲۶).

۲-۲. ظلم در قرآن

واژه ظلم در قرآن به چند معنی آمده است که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. «الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم» (الأنعام: ۸۲)؛ یعنی به شرک.
۲. ظلم به معنی عمل است و آن ظلم انسان به خود و ظلم وی به غیر خویش است؛ خداوند فرموده است: «فمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (فاطر: ۳۲) و: «إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (النساء: ۶۴) و نیز «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ» (الشوری: ۴۲).
۳. ظلم به معنی کاستی و نقص؛ چنان که در این آیه آمده است: «كَلِمَاتٍ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْلَهَا وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً» (الکهف: ۳۳).^۲

۳. جلوه‌های مهم ستم در داستان پیامبران

ظلم از پدیده‌های بارزی است که از بدو زندگی انسان تا امروز وجود داشته است و گستره فراخی از زندگی انسان را در قلمروهای مختلف فراگرفته است. بخش عظیمی از تاریخ انسانی و به‌ویژه متون ادبی جهان، اعم از منظوم و منثور، به این پدیده اختصاص دارد و در مناسبت‌های مختلف تاریخ بشر و حتی در عجایب هفت‌گانه جهان متبلور است. راغب اصفهانی بدایت ظلم را همان تعامل نامناسب بشر با پدیده‌های مادی مختلف می‌داند و از همین جاست که به حوزه‌های دیگر تسری پیدا می‌کند و جلوه بارز آن تجاوز به حقوق دیگران است (اصفهانی: ذیل ظلم).

در اینجا ضمن بررسی جلوه‌های مهم ستم در ادوار مختلف تاریخی، می‌خواهیم تصویر جامعی از آن ترسیم کنیم تا نشان دهیم بن‌مایه اصلی بیشتر حوادث تاریخی، به ویژه قصه‌های پیامبران، همان استکبار ضدقهرمانانی است که به شیوه‌های مختلف به ظلم دست می‌یازند و علیه بخردی و توحید طغیان می‌کنند.

۳-۱. ستم قوم نوح (ع)

ستم حاکم در جامعه روزگار حضرت نوح (ع) از استکبار و استبداد نشئت می‌گیرد. طبق سوره‌های قرآن، ستم در ادوار مختلف محصول فراروایت استبداد و استکباری است که برخی افراد بر قوم خویش اعمال می‌کنند. استکبار به معنی قراردادن نفس بشری در جایگاهی است که با چارچوب تکوینی انسان به مثابه آفریده تابع واجب‌الوجود تناسبی ندارد. استکبار با سیطره بر هستی و استغنا از آفرینش پیوند دارد و این همه، صفت آفریننده همه آیین‌هاست. مستکبر بدون هیچ مانع اخلاقی و روحانی به حقوق دیگران و به‌ویژه ستمدیدگان تجاوز می‌کند و فاقد هر نوع عاطفه و توازنی بین عقل و وجدان است. او خود را فراتر از همه و دارای قدرت امر و نهی می‌پندارد؛ چندان که هیچ گروهی حق ندارد از خواسته‌ها و دستورهای وی تخطی کند. استکبار و استبداد، افرادی از قوم نوح را واداشت تا رسالت آسمانی او را به‌ویژه وقتی تلاش می‌کرد دایره پیروانش را گسترش دهد، با ترفندهایی تعطیل کنند. مستکبران روزگار از وی خواستند که به

اجابت آنان بسنده کند، از دعوت مستضعفان روی برتابد؛ چه مستضعفان را گروهی بی‌سواد و بی‌ثمر می‌دانستند که از لحاظ تفکر با آنان هم‌خوانی نداشتند.

نوح (ع) نقشه گروهی مستکبر و ستمگر را نقش بر آب کرد و آنان را مأیوس کرد، به‌ویژه وقتی برای آنان روشن ساخت جذب مردم به رسالتش در گرو مال و ثروت نیست، بلکه به دلیل ایمان است. همچنین به قوم خود متذکر شد که استکبارشان را اعتباری نیست و ستم آنان با عدل و حق در تناقض است. آیات زیر بیانگر همین حقیقت است:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ. قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْلِزُكُمْ مُمُوهًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ. وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ. وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُمْهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ.»؛ یعنی «مهتران قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی‌بینیم و نمی‌بینیم که جز ارادل قوم از تو متابعت کنند و نمی‌بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه پنداریم که دروغ می‌گویید. گفت: ای قوم من، چه می‌گویید، اگر از پروردگارم حجتی به همراه داشته باشم و او مرا رحمت خویش ارزانی کرده باشد و شما از دیدن آن ناتوان باشید. آیا در حالی که خود نمی‌خواهید، شما را به اکراه به قبول آن واداریم؟ ای قوم من، در برابر تبلیغ رسالت خویش مالی از شما نمی‌طلبم. مزد من تنها با خداست. آنها را که ایمان آورده‌اند از خود نمی‌رانم؛ آنان با پروردگار خویش دیدار خواهند کرد، ولی می‌بینم که شما مردمی نادان هستید. ای قوم من، اگر آنها را از خود برانم، چه کسی در قبال خدا مرا یاری خواهد کرد؟ آیا حقیقت را در نمی‌یابید؟ به شما نمی‌گویم که خزاین خدا در نزد من است. و علم غیب هم نمی‌دانم. و نمی‌گویم که فرشته هستم. و نمی‌گویم که خدا به آنان که شما به حقارت در آنها می‌نگرید، خیر خود را عطا نکند. خدا به آنچه در دل‌های آنهاست آگاه‌تر است. اگر چنین کنم، از ستمکاران خواهم بود» (هود، ۲۷-۳۱).

در نهایت چون این قوم ستمگر و مستکبر بر طبل تباه ستم و استکبار خویش می‌کوبند، به نوح (ع) وحی می‌شود که با مدد مستضعفان کشتی‌ای بسازد تا در اثر طوفان ستمگران نابود شوند و او و پیروانش به سلامت به ساحل نجات برسند: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.» یعنی «و گفته شد: ای زمین آب خود فروبر و ای آسمان باز ایست. آب فروشد و کار به پایان آمد و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و ندا آمد که ای لعنت باد بر مردم ستمکاره!» (هود: ۴۴). این عقاب و کیفری که بر سر قوم ستمگر نوح بارید، به دلیل ستم و سرکشی آنان در برابر عدل یا به تعبیری، طغیان شرک در برابر توحید بود. تقابل بین شرک و توحید یا عدل و ستم همچنان تداوم یافت و قوم عاد حلقه بعدی این زنجیره ستم را پدیدار کرد و سرانجام نیز به اراده خدا نابود شد تا تمدن جدیدی مبتنی بر توحید شکوفا شود.

در واقع، کیفری که بر قوم نوح (ع) آمد، همان کیفری است که خداوند آن را بر قوم هود (ع) (عاد) به دلیل ستم و سرکشی آنان فرستاد، اما اینکه چگونه این ستم در قالب چنین پیشامد سوئی متبلور شد، اکنون بدان می‌پردازیم تا روشن کنیم ستم زنجیره‌ای از حلقه‌هایی است که از عصر نوح (ع) شروع می‌شود و تا زمان موسی (ع) تداوم می‌یابد. وقتی ستم در جایی پدیدار می‌شود، به دنبال آن تباهی و ویرانی می‌آید و این همه با حکم الهی نابود و عدل جایگزین آن می‌شود. بی‌شک وقتی ستمی گسترش می‌یابد، سرانجام با اراده خدا از بین می‌رود و تمدن جدیدی به دنبال آن بنا می‌شود.

۳-۲. ستم قوم عاد - هود(ع)

هر خواننده‌ای از آیات قرآنی مربوط به این موضوع، درمی‌یابد که طغیان قبیله عاد در دو زمینه متبلور می‌شود؛ نخست در زمینه نژادپرستی، یعنی افرادی قبیله خود را از قبایل کوچک پیرامون خویش برتر می‌دانستند و دوم، در حوزه طبقاتی درونی. این طبقه ثروتمند از آبشخورهای مختلف داخلی و خارجی بهره‌مند بود و در عیش و رفاه می‌زیست. وقتی این آبشخورها اندک شد، به ستم گرایید و به مستضعفان و قبایل

ضعیف ستم کرد و به گردآوری اموال بسیار دست زد و بخش بزرگی از آن اموال را برای ساختن شهر ارم صرف کرد؛ شهری که در قرآن به بی نظیر بودن آن در میان شهرهای جهان اشاره شده است: «إِزَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ»؛ یعنی: «با ارم که ستونها داشت. و همانند آن در هیچ شهری آفریده نشده بود» (فجر: ۷-۸)

نشانه ستم مستکبران عاد، شکافی بود که بین صاحبان قدرت و مال و مستضعفان پدید آمد. بی تردید برای جامعه‌ای که چالش و برخوردهای داخلی را قاعده می‌شمرد و از مساوات دور می‌شود، حیاتی نخواهد بود؛ از این رو، خداوند هود(ع) را گسیل داشت تا این وضعیت را با رسالت آسمانی‌اش از طریق تقویت توحید و دعوت به حق اصلاح کند، اما مستکبران بر هود برتری جستند و دعوتش را بی جواب گذاشتند و منکر توحید و قدرت خداوند بر زمین شدند و این اوج کفر و گمراهی فکری بود. اعتلای فکری، پیوسته انسان را به تدبر و تأمل در کارگاه آفرینش و مقایسه پدیده‌ها وامی‌دارد تا وی را به درجه ایمان روشن‌تر برساند، اما مستکبران عاد به دلیل بی‌بهره‌گی از آن در سراب توهم زیستند و از این‌روست که قرآن می‌فرماید: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»؛ یعنی: «اما قوم عاد، به ناحق در روی زمین گردنکشی کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا نمی‌دیدند که خدایی که آنها را آفریده است از آنها نیرومندتر است که آیات ما را انکار می‌کردند؟» (فصلت: ۱۵).

این استکبار قوم عاد بر روی زمین، به دلیل عدم ادراک آنان از محدود بودن بشر بود. خداوند آنان را به کیفی سخت مبتلا ساخت و مایه عبرت جهانیان گردانید: «وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ. سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَخَلٍ خَاوِيَةٍ. فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ»؛ یعنی: «و اما قوم عاد با وزش باد صرصر به هلاکت رسیدند. آن عذاب را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان بگماشت. آن قوم را چون تنه‌های پوسیده خرما می‌دیدید که افتاده‌اند و مُرده‌اند. آیا کسی را می‌بینی که از آنها برجای مانده باشد؟» (سوره الحاقه، ۶-۸). خداوند با این تندباد سرکش، مستکبران را نابود ساخت و آنان چنان شدند که گویی «أُعْجَازٌ نَخَلٍ خَاوِيَةٍ»

(الحاقه: ۷) بودند. این بلای الهی هم ضعف قدرت مادی، اعم از نظامی و غیرنظامی را آشکار می‌کند و هم میزان ضعف ستمگران را در ستمشان نشان می‌دهد. آیه «فَهَلْ تُرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ» (همان: ۸)، این عبرت را تجسم می‌بخشد و بیان می‌دارد که وقتی ستم در دوره‌هایی از تاریخ انسانی به اوج خود برسد و مستضعفان از مقابله با آن درمانند، خداوند ستمگران را با قدرت کوبنده‌ای به تحدی می‌طلبد تا حق و عدل را بر زمین تثبیت کند. بدین‌گونه دوره ستم عاد به پایان رسید و گردونه تاریخ با شتاب معهود خود حرکت کرد و در مطاوی آن تمدن ثمود (قوم صالح) شکل گرفت.

۳-۳. ستم قوم ثمود - صالح(ع)

جامعه ثمود، به طور کلی جامعه‌ای ستمگر بود و اگر گروه اندکی افراد خوب در آن یافت می‌شد، در میان آن جماعت ستمگر غالب، گم بودند و مورد ستم و بهره‌کشی قرار می‌گرفتند و حقوق و کرامت انسانی آنان رعایت نمی‌شد؛ از این‌رو بود که خداوند صالح (ع) را به مثابه مصلح اجتماعی برای آن قبیله فرستاد تا گروه ستمگران را سرکوب کند و حقوق انسان‌ها را به خودشان بازگرداند؛ جز آن دسته که در برابر رسالت آسمانی او مقاومت کردند و به تکذیب وی برخاستند. برخی مردمان از وی برای اثبات صدق رسالتش معجزه‌ای طلب کردند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ. مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ یعنی: «گفتند: جز این نیست که تو را جادو کرده‌اند. تو نیز بشری همانند ما هستی. اگر راست می‌گویی، نشانه‌ای بیاور» (شعراء: ۱۵۳ - ۱۵۴).

از جلوه‌های ستم قوم صالح (ع)، متهم کردن وی به سحر بود که در واقع تلاشی برای تکذیب او و سپس درخواست معجزه‌ای از ایشان برای اثبات صداقت نبوتش بود. در همان حین، رسالت آسمانی وی از صداقت آن سخن می‌گوید. از آنجایی که خداوند از انجام دادن امور آسمانی و زمینی عاجز نیست، معجزه‌ای را که طلب کرده بودند، در صورت ناقه‌ای گسیل داشت با الزام آنان به رعایت قوانین آن و تهدیدکردن آنان به عاقبت سوء عدم تبعیت از آن اصول و قوانین؛ چنان‌که در قرآن بدان تصریح شده است:

«قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ. وَلَا تَمَسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ یعنی: «گفت: این ماده شتر من است. یک روز آب خوردن، حق او باشد و یک روز حق شما. به آن آسیبی مرسانید که عذاب روزی بزرگ شما را فرومی‌گیرد» (شعرا: ۱۵۵ - ۱۵۶).

اما آن شتر را کشتند و از کشتن آن نادم شدند، چنان‌که در قرآن تصریح شده است: «فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ. فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ یعنی: «آن را کشتند و پشیمان شدند. پس عذاب آنها را فروگرفت. هرآینه در این عبرتی است، و بیشترینشان ایمان نیاوردند» (شعرا: ۱۵۷ - ۱۵۸).

در اینجا باید اشاره کرد که فرستادن ناقه از سوی خدا به قوم ثمود، امتحانی برای آن قوم بود که اگر از اوامر الهی تبعیت می‌کردند و به آن ناقه گزند نمی‌رساندند، صفحه جدیدی در تاریخ آنان آغاز می‌شد و آن، بازگشت به توحید و عدل بود، اما آنها دستورهای الهی را رعایت نکردند و ناقه را پی کردند و این بدان معنی بود که تکذیب در جانشان ریشه دوانیده، تا آنجا که محال بود ایمان آورند.

وقتی ناقه را پی کردند، ثابت شد که این قوم را مجال اصلاح در میان نیست؛ زیرا تجاوز به رسالت را به اوج خود رسانیدند. پی کردن ناقه دلیلی است بر اینکه آنان کاملاً اهل دنیا هستند و هیچ اعتباری برای دین قائل نیستند و به هرج و مرج در دین عادت کرده‌اند تا حدی که محال است به قانون‌مندی و دین و آموزه‌ها و شرایع آن ملتزم شوند، بلکه آن را دشمن خویش می‌پندارند و با غرور تمام می‌خواهند از آن رها شوند. آنان همانند قوم عاد به قدرت مادی خود مغرور شدند؛ لذا خداوند آنان را نابود کرد، اما پیش از نابودکردنشان در همین دنیا آنان را عذاب کرد؛ چنان‌که در قرآن آمده است: «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ»؛ یعنی: «پس ماده شتر را پی کردند. گفت: سه روز در خانه‌های خود از زندگی برخوردار شوید و این وعده‌ای است عاری از دروغ» (هود: ۶۵).

به دلیل گمراهی قوم ثمود و دنیاگرایی آنان، خداوند سه روز بدان‌ها مهلت داد تا از دنیا و اسباب آن تمتع جویند، اما نه در شرایط معمولی، بلکه در احوال غیرعادی؛ «یعنی

احوالی که خداوند بیماری را بر آنان چیره کرد؛ چنان‌که در شرح آیه ۶۵ سوره هود آمده است: خداوند بدان‌ها فرمود پس از سه روز عذاب به شما می‌رسد؛ روز نخست، در حالی بیدار می‌شوید که چهره‌هایتان زرد است و روز دوم، سرخ و روز سوم، سیاه است. سپس آن‌گونه که خداوند فرموده بود، در روز چهارم عذاب بر آنان نازل شد و «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا» (هود: ۶۶) اشاره به همان عذاب است (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۴۶۷ و ۴۷۰). خداوند آنان را به صیحه‌ای گرفتار کرد که در آن مردند: «وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جِاثِمِينَ»؛ یعنی: «و ستمکاران را صیحه‌ای فروگرفت و در خانه‌های خود بر جای مُردند» (هود: ۶۷).

این همان پایان ستم است؛ عذاب در دنیا و آخرت و ترس و بی‌تابی دنیایی و شرمساری هنگام حساب اخروی و تمام آن مذلت و خذلان قوم است...؛ خذلان تاریخی و خذلان در آخرت. خذلان قوم ثمود در این فرموده خداوند متبلور است: «كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ»؛ یعنی: «چنان‌که گویی هرگز در آن دیار نبوده‌اند. آگاه باشید که قوم ثمود به پروردگارشان کافر شدند، هان بر قوم ثمود لعنت باد» (هود: ۶۸). مال و ثروت ثمود به دلیل کفر و سرکشی آنان تباه شد و بدنامی جایگزین آن در دنیا شد. علاوه بر شرمساری اخروی که حتمی است، ریشه ستمگران از صفحه زمین برکنده شد و مایه عبرت دیگران شدند. آیا همه مردمی که بعد از ثمود آمدند، از آنچه بر آنان رفت عبرت گرفتند یا پس از آنکه مدتی از نابودی ثمود گذشت، به همان سرکشی و طغیان بازگشتند؟ واقعیت این است که این سرکشی همچنان تکرار شد، اما با قوم لوط (ع) زاویه جدیدی پیدا کرد و حلقه تازه‌ای از همان زنجیره ستمگری شکل گرفت.

۳-۴. ستم قوم لوط

اگر جدال در جامعه قوم نوح به سبب به این بود که قدرتمندان ضعفا را به بردگی می‌گرفتند و ثروتمندان فقرا را استثمار می‌کردند و اگر نزاع جامعه قوم هود و عاد به جهت نژادپرستی و بی‌عدالتی در آن جامعه بود و عامل نزاع و اصطکاک جامعه قوم

صالح و ثمود، هرج و مرج و تکذیب جدی دین خدا و عدم اجرای موازین الهی بود، چالش و اصطکاک در جامعه قوم لوط از رهگذر اخلال در موازین و اصول به وجود آمد که حیات بدون آنها تداوم نمی‌یابد. معضل قوم لوط نابکاری مردان آن بود که گویی هیچ فهم و دریافتی از انسانیت انسان نداشتند و فقدان انسانیت باعث عدم توازن بین عقل و وجدان و سقوط انسان به مرتبه حیوانیت می‌شود. انسان اسیر غرایز و امیالی می‌شود که او را از مسیر طبیعی‌اش خارج می‌کند و مسیر طبیعی زندگی در سایه ازدواج مبتنی بر شرایع و قوانین دینی بین مرد و زن اقتضای توالد و تناسل می‌کند. این همان دقیقه اصلی است که مردان قوم لوط از آن ترمّد کردند. مردان آن قوم خواستند که برخی از آنان با دیگر مردان قرابت جویند؛ از این‌رو، موازین دینی را بر هم زدند و باعث تباهی جامعه شدند. بنا بر این وضعیت سرکشانه، خداوند لوط (ع) را با رسالت آسمانی گسیل داشت تا مردان را از مرداب حیوانیت به انسانیت سوق دهد، اما واکنش آنان در این میان چگونه بود؟

سبک‌سری و سرکشی و یورش علیه رسالت لوط (ع) موجب شد تا شرایط همچنان باقی بماند و این قوم به پست‌ترین درجه سقوط کردند. در همین زمان خداوند لوط (ع) را گسیل داشت، اما مردان نهایت حیوانیت را در حق او روا داشتند و به رسالت خود در آفرینش خود وفادار نماندند. آن حضرت تلاش کرد که آنان را از زشتی عملشان آگاه سازد و سعی کرد تا آنان را قانع سازد که طریق درست را در پیش گیرند و با زنان ازدواج و از قوانین طبیعی و شرعی پیروی کنند و تقوای الهی پیشه سازند، اما آنان به دلیل غلبه غریزه بر عقل، همچنان از سر غرور و خودستایی بر انحراف خود اصرار کردند و ازدواج شرعی با زنان را منکر شدند و خواستند که لوط (ع) باور آنان را بپذیرد. این آیات بر این موضوع دلالت دارد:

«وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِي فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ. قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ»؛ یعنی: «و (چون فرشتگان به صورت جوانان زیبا به خانه لوط درآمدند)، قوم لوط به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به سرعت به درگاه او وارد شدند، لوط به آنها گفت: این دختران من (جنس

زنان امتم که به منزله دختران من هستند) برای شما پاکیزه و نیکوترند، از خدا بترسید و مرا نزد مهمانانم خوار و سرشکسته مکنید، آیا در میان شما یک مرد رشید نیست؟ قوم لوط گفتند: تو خود می‌دانی که ما را رغبت و میلی به آن دختران نیست و تو به خوبی می‌دانی که مطلب ما چیست» (هود: ۷۸ - ۷۹).

در اینجا باید اشاره کرد که آنان با جهت‌گیری بی‌شرمانه خود خواستند اراده خویش را بر سنت‌های زندگی تحمیل کنند و آنها را تغییر دهند؛ زیرا مسیر صحیح زندگی همان پیروی از اخلاق و بنای خانواده و زاد و ولد و فعالیت درستی است که زنان و مردان با هم در آن مشارکت جویند. اکنون، به نگرش تحدی‌گرایانه مردان جامعه لوط علیه دین و ارزش‌های آن نظری می‌افکنیم. این نگرش تا حدودی شبیه نگرش هم‌جنس‌بازان امروز در برخی نقاط جهان است. آنچه برای قوم لوط اتفاق افتاد، همان ویرانی‌ای بود که تقدیر تغییرناپذیر الهی رقم زد؛ چنان‌که در قرآن آمده است: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ. مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ.» یعنی: «چون فرمان ما فراز آمد، آنجا را زیر و زبر کردیم و بر آن شهر بارانی از سنگهایی از سجیل، پی در پی، فرو باریدیم که بر آنها نشان پروردگارت بود و چنین غذایی از ستمکاران دور نیست» (هود: ۸۲ - ۸۳).

این فرموده خدا بار دیگر روشن می‌کند که پایان ستم، نابودی اهل آن است به وسیله حوادث و بلاهای طبیعی پی در پی که خداوند نازل می‌کند. پس از آنکه ستم قوم لوط (ع) از روی زمین محو شد، گردونه تاریخی به جلو حرکت کرد و به نقطه معینی رسید. این بار ستم در میان قوم مدین گسترش یافت و از این‌رو، خداوند شعیب (ع) را برای هدایت این قوم گسیل داشت.

۳-۵. ستم قوم شعیب (ع)

ظلم در مدین ویژگی و صبغه اجتماعی داشت و آن رعایت نکردن وزن و ترازو بود. این معضل عمدتاً دامن‌گیر جوامعی است که مادی‌گرایی بر نفوس تأثیر می‌نهد و مردم یکسره متوجه دنیا می‌شوند. چیرگی دنیامداری بر هر انسانی، طمع افسارگسیخته به

دنبال خود دارد؛ یعنی دوستی مال دنیا در جان فرد لانه و او را به گردآوری و شمارش اموال مشغول می‌کند و این همان حرص است.

در این میان، بیشتر گروه‌هایی که متضرر می‌شوند، همان گروه‌های مستضعف خواهند بود. اموال اغنیا بیشتر و فقر و نداری مستضعفان نیز افزون می‌شود. این ستم به پدید آمدن نزاع و چالش اجتماعی می‌انجامد و این همان چیزی است که دقیقاً در جامعه مدین اتفاق افتاد؛ پس خدا شعیب (ع) را برای هدایت این قوم فرستاد تا در معاملات به انصاف رفتار کنند. خداوند راه‌هایی برای اصلاح روحی و اخلاقی آنان قرار داد و روشن ساخت که سرانجام کار سوء و عدم رعایت حقوق گروه‌های ضعیف جامعه چیست و آنان را از این امور سوء بر حذر داشت.

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّبِعُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَأَيْكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ. وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ: و بر مَدْيَن برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدای یکتا را بپرستید شما را هیچ خدایی جز او نیست. و در پیمان‌ها و ترازو نقصان مکنید. اینک شما را در نعمت می‌بینم. و از روزی که عذابش شما را فروگیرد بیمناکم ای قوم من، پیمان‌ها و ترازو را از روی عدل، کامل ادا کنید و به مردم چیزهایشان را کم مدهید و چون تبه‌کاران در زمین فساد مکنید. اگر ایمان آورده‌اید، آنچه خدا باقی می‌گذارد برایتان بهتر است. و من نگهبان شما نیستم» (هود: ۸۴ - ۸۶).

اما واکنش گنهکاران قوم مدین به رسالت آسمانی شعیب که آنها را به ایمان خالص به خدا، دوری از شرک، ترس از روز قیامت و رعایت امانت فرامی‌خواند، چگونه بود؟ واکنش آنها روی‌برداشتن کامل و به سخره گرفتن شعیب (ع) و متهم کردن وی به نهبی آنان از چیزی که خودش می‌خواهد و سپس تهدید او به کشته‌شدن با پرتاب سنگ بود. شعیب (ع) به باور آنان، فردی ضعیف می‌نمود که نزد آنان هیچ منزلت و احترامی نداشت. بدیهی است که این قوم به دلیل حرص و میل به تباہکاری و بی‌بصیرتی، نتوانستند اهمیت نبوت شعیب (ع) را دریابند؛ لذا با هم عهد کردند که دور از چشم خانواده‌اش او را با سنگی بکشند، در حالی که از حمایت آسمانی از وی غافل بودند و در نمی‌یافتند که او تحت حمایت و عنایت خداست و خداوند آنان را در گمراهی و ستم و

تباه‌کاریشان رها نمی‌سازد، بلکه آنان را با عذاب خود خوار می‌کند. به دلیل عدم رعایت عدالت در وزن و ترازو، مسخره‌کردن رسالت آسمانی شعیب (ع) و به تحدی برخاستن با وی و خداوند، در نهایت خداوند این ستمگران را نابود ساخت؛ چنان‌که در قرآن کریم بدین موضوع تصریح شده است: «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ. كَانُوا لَمْ يَخْنُؤُوا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ»؛ یعنی: «چون امر ما فراز آمد، شعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به رحمت خویش رهانیدیم. و ستمکاران را صیحه‌ای فروگرفت و در خانه‌های خویش بر جای مُردند؛ چنان‌که گویی هرگز در آن دیار نبوده‌اند. هان لعنت بر مردم مدین باد، هم چنان که لعنت بر قوم ثمود.» (هود: ۹۴ - ۹۵).

بدین‌گونه به فرمان الهی که برگشت‌ناپذیر است، دوره پنجم ستم بشری تمام شد و ستمگران به ترس و وحشت گرفتار آمدند و همگان در سرزمینشان زمین‌گیر شدند، بدون آنکه مالی که گرد آورده بودند، بدان‌ها سودی برساند و نه تنها از آنان در برابر مرگ حمایت نکرد، بلکه باعث پایان حیاتشان نیز شد و همچنین موجب شرمساری دنیوی و اخروی آنان شد. نام مدین مانند نام ثمود، به جهت تجاوز به حدود الهی با خذلان مرتبط است و بدین ترتیب با نزول عذاب الهی بر این اقوام، داستان این دو قوم ستمگر، عبرت دیگران شد و دوره دیگری از ستم در تاریخ بشری به پایان رسید.

۳-۶. ستم فرعون

چنان‌که از قرآن برمی‌آید، ششمین حلقه از ستم در قرآن کریم، در روزگار فرعون و پیش‌تر از ظهور موسی (ع) رقم می‌خورد. در اینجا ظلم با استکبار مرتبط است که به جای تمرکز بر یک قبیله، بر دولت و حکومتی به ریاست فرعون متمرکز بود؛ حکومتی که دیکتاتوری بود. حکومت را گروهی اداره می‌کردند که خود فرعون آنان را برای اداره امور کشور برگزیده بود. در این دستگاه، فرمانده سپاه برای حفظ قدرت فرعون و حمایت از آن تلاش می‌کرد و همچنین به حمایت از دعوی خدایی وی برمی‌خاست.

به‌رغم اینکه چنین حمایتی ستم فراوانی در پی داشت، خدا انگاشتن هر حاکمی، خضوع و تسلیم افراد را در برابر دو قدرت قانون‌گذاری و اجرایی او به همراه داشت.

چنین بود که فرعون خود را برتر می‌انگاشت و بر آن بود که دست هیچ بشری به او نمی‌رسد، در حالی که چیرگی بر مردم تنها از آن خداست. اما انسانی که خود را خدا می‌انگارد، بر اساس عادت در کانون خواسته‌ها و مصالح و منافع خود دخل و تصرف می‌کند. وقتی که مسئله مصالح با قدرت نامحدود جمع می‌شود، به ستم می‌انجامد و این معضل عمده عصر فرعون بود. فرعون هر چه می‌خواست با عنوان خدایی انجام می‌داد و هر که الوهیت را تنها از آن خدای یکتا می‌دانست، نابود می‌کرد؛ خدایی که اجازه دعوی خدایی به هیچ انسانی نمی‌دهد. از آنجا که بنی‌اسرائیل منکر الوهیت فرعون بودند، او تمام تلاش خود را به کار بست تا به شیوه‌های مختلف آنان را مغلوب کند که بر دیگران تأثیر نهند و سایرین را به نفی و انکار الوهیتش تشویق نکنند.

بدین‌گونه فرعون بنی‌اسرائیل را خوار کرد و آنان را به بردگی گرفت و از کرامت انسانی محروم کرد؛ چنان‌که شرح خواهیم داد. این همه موجب شد که در دوره وی چالش اجتماعی در جامعه حکومت فرعون پدید آید و خداوند موسی (ع) را برای اصلاح جامعه فرستاد. آیات قرآن تبیین می‌کند که استکبار پیوسته در میان انسان‌هاست. موسی (ع) با استکبار بزرگ فرعون و سپاه وی روبه‌رو و پیروز شد؛ چنان‌که همه انبیاء پیش از موسی (ع) با تکبر اقوام خود مواجه شدند، اما سرانجام به مدد خدا از بحران‌ها و طغیان‌ها عبور کردند. پیامبر اعظم محمد (ص) نیز با تکبر و خودستایی مستکبران مواجه شد، چنان‌که پیامبران پیش از وی روبه‌رو شده بودند، اما او آگاه بود که دوره وی از همه دوره‌های دیگر مهم‌تر است؛ زیرا او خاتم پیامبران و رسولان است و حامل رسالت فراگیر و جهانی است.

نقطه آشکار در اینجا آن است که کلام قرآن درباره استکبار و ستم اقوامی که در برابر رسالت‌های آسمانی مقاومت کردند، در چارچوب منظمی با قواعد و اصول خاص خود آمده است؛ از این‌رو، ذکر موسی (ع) و فرعون در قرآن کریم آمده است تا اهمیت عبرت گرفتن را در تاریخ بشری روشن سازد. قرآن اهمیت خاصی برای این تاریخ و حلقه‌های کاملش در زنجیره‌ای واحد قایل است.

قرآن ستم فرعون و اسلاف وی را نمونه‌ای از ستم‌هایی می‌شمارد که با اراده آسمانی ویران شده است. به جهت تناقض ستم با سنت‌های ثابت هستی، در دوران موسی (ع) مستضعفان بنی‌اسرائیل در کانونی قرار می‌گیرند که مستضعفان قوم نوح، هود، صالح، لوط و شعیب در آن ایستادند؛ همان‌ها که خداوند با نابود کردن ستم و اهلش، داد آنان را ستاند. همه کارها بسته به تقدیر الهی و منوط به زمان خاص خود است؛ چنان‌که خداوند مشرکان قریش را شکست داد و محمد (ص) و پیروانش را بر آنان پیروز گردانید. این همه آشکار می‌کند که سنت‌های زندگی بر عدل و حق استوارند. وقتی اقوامی به ظلم تمایل پیدا کنند و به گروه‌های اندک مؤمنان ستم شود و آنان توان دفاع از خویش در برابر نیروهای ستمگر نداشته باشند، خداوند بر اساس سنت ازلی خود عمل می‌کند و ستمگران را به انحاء مختلف از میان می‌برد. قرآن انسان را در هر دوره‌ای از ستم بر حذر می‌دارد و آن را نکوهش می‌کند؛ به عبارت دیگر، قرآن کریم انسان را از اصل عمومی ستم بر حذر می‌دارد.

۴. نتیجه

بایدت ظلم همان تعامل نامناسب بشر با پدیده‌های مادی است و از همین جاست که ظلم به حوزه‌های دیگر تسری پیدا می‌کند و جلوه بارز آن تجاوز به حقوق دیگران است. جهان مبتنی بر این حقیقت ثابت است که چالش مستمر بین خیر و شر و عدل و ظلم طی تاریخ بین اصناف و طبقات مختلف انسان‌ها در جریان بوده است. گاهی دایره خیر فراخ است و روحانیت و معنویت در آن می‌شکوفد و می‌بالد و گاهی دایره شر گسترده است که خیر را محدود می‌سازد. قهرمان قلمرو خیر و عدل، انسان مؤمن خردمند و حکیم نیکوکار و ضد قهرمان، آن فرد شریر ستمگر و تباهاکار است. ظلم توازن عقل و وجدان را که باعث حفظ ایمان انسان فرهیخته می‌شود، نابود می‌کند تا وسوسه‌های شیطانی بر انسان چیره شود و او را به ستم وادارد. قرآن شکل‌های مختلف این ستم را در ضمن قصه‌های پیامبران چونان زنجیر بلندی تصویر کرده است که از روزگار آدم تا خاتم (ص) ادامه دارد.

این ظلم در دوره‌های مختلف، شکل و اسلوب جدیدی پیدا می‌کند، اما جوهره و حقیقت آن در همه این ادوار یکی است و جلوه‌های بارز تقابل خیر و شر و توحید و شرک یا به عبارتی، بخردی و نابخردی است. بارزترین جلوه نابخردی در قرآن، شرک است؛ از همین‌رو، به محض آنکه پیامبری از دنیا رخت برمی‌کشید و عقل و خرد یا به تعبیری توحید مقلوب شرک و نابخردی می‌شد، پیامبر دیگری برانگیخته می‌شد تا مردم را به صراط مستقیم که همان عقل است رهنمون کند.

به طور خلاصه انواع ستم در قرآن عبارت است از:

الف. ستمی که از طبقه‌ای نشئت می‌گیرد و خود را از دیگر طبقات اجتماعی برتر می‌داند. اینان خود را در خرد، مال و منزلت از دیگران برتر می‌دانند. نمونه آن در قرآن قوم نوح (ع) است.

ب. ستم با منحصرکردن آبشخورهای داخلی و خارجی به دست طبقه‌ای که خصلت ایشان تجمل‌پرستی، نژادپرستی و رفاه‌طلبی است که در قبیله عاد شیوع پیدا کرد.

ج. ستمی که سخت با تکذیب دین مرتبط است. این ستم عدل را محو می‌کند و همه موازین حق را وارونه می‌سازد و این همان ستمی است که در جامعه ثمود (ع) رواج یافت.

د. ستم قوم لوط (ع) که با عدول از جریان طبیعی تکوین صورت گرفت. این قوم به دلیل کبر و غرور با جریان طبیعی خلقت به محاربه برخاستند.

سرشت گفتمان عقلی پیامبران، اعم از آدم و نوح و ابراهیم، با گفتمان عقلی پیامبر اسلام تفاوتی ندارد. این چالش بین نابخردی با بخردی پیوسته در طبیعت ساری و جاری است و در نهایت بخردی پیروز میدان است و نمایندگان نابخردی خواه نمرود باشد یا فرعون هرگز پیروز نخواهند شد.

پی‌نوشت

۱. أصل الظلم: وضع الشيء في غير موضعه، ومن أمثال العرب في الشبه: من أشبه أباه فما ظلم؛ قال الأصمعي: ما ظلم، أي: ما وضع الشبه في غير موضعه، وفي المثل: من استرعى الذئب فقد ظلم. يقال: لزموا الطريق فلم يظلموه أي لم يعدلوا عنه؛ ويقال: أخذ في طريق فما ظلم يمينا ولا شمالا. والظلم: الجور ومجاوزة الحد. والميل عن

القصد، والعرب تقول: الزم هذا الصوب ولا تظلم عنه، أي: لا تجر عنه. وقوله عز وجل: إن الشرك لظلم عظيم؛ یعنی آن‌گاه که خداوند تعالی را شریک منعم و وحده لا شریک له، فاذا أشرك به غيره فذلك أعظم الظلم، لأنه جعل النعمة لغير ربها. يقال: ظلّمه يظلمه ظلماً وظلماً ومظلماً، فالظلم مصدر حقیقی، والظلم الاسم يقوم مقام المصدر (ابن فارس، مادة ظلم).

۲. درباره واژه ظلم و مشتقات آن در قرآن ر.ک: عبدالباقی، بی‌تا: ذیل «ض ل م».

۳. در اینجا بایسته است که به خطبه امام علی (ع) اشاره کنیم که متعرض سه نوع ستم می‌شود. ر.ک: نهج‌البلاغه، شرح شیخ محمد عبده، جزء ۱، بیروت: المكتبة الاهلية، لات. ۹۵. همچنین باید اشاره کرد که فرعون با حکومت خود به بندگان، به‌ویژه به بنی‌اسرائیل ستم کرد. یکی از انواع ظلم در قرآن، ظلم اعتقادی است که گاهی در ظلم فردی و گاهی در ظلم اجتماعی تبلور می‌یابد (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۶، ج ۸: ذیل ظلم).

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۹)، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، سروش.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد (۱۹۹۱)، معجم مقاییس اللغة، بتحقیق و ضبط محمد هارون، بیروت، دارالجمیل.
- ابن منظور الافریقی المصری، ابوالفضل جمال‌الدین محمد (۱۹۹۷)، لسان‌العرب، بیروت، دارصادر.
- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۱)، آخر شاهنامه، تهران، زمستان.
- الاصفهانى، الراغب (بی‌تا)، معجم المفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق نذیم مرعشلی، بیروت، دارالفکر.
- المیدانی، احمد بن محمد (۱۹۹۳)، ضبط و تعلیق، سعید محمد اللّحام، بیروت: دارالفکر.
- حسینی، محمد (۱۳۸۲)، «بررسی ماهیت ظلم در قرآن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۳)، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر همدانی، جلد ۱۰، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- عبدالباقی، محمد فؤاد (بی‌تا)، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- قطب، محمد (۲۰۰۲)، القصة فی القرآن؛ مقاصد الدین و قیّم الفن، القاهرة، دارقباة
- گیوی، صدیقه (۱۳۸۹)، «بررسی مفهوم ظلم در قرآن با رویکر فقهی و اخلاقی»، پایان‌نامه سطح ۳، جامعه الزهراء قم.
- محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۸۶)، دانش‌نامه عقاید اسلامی، قم، دارالحديث.
- نهج‌البلاغه (لات)، شرح شیخ محمد عبده، بیروت، المكتبة الاهلية.